

کہ گفت ہمت ام ضرور از لاپور متوجہ بر بان پور بودم چون تقدیم بوس حضرت  
 ایشان سرین رسیدم مرا محض روی داد کہ در رفتن و برون آمدن گشتم حضرت ایشان  
 فرمودند کہ کار ضرور در پیش داری بہر حال متوجہ شو انشا اللہ خیر است حسب الامر و راہ  
 در آمدم دوسہ منزل رفتہ بودم کہ آن ضعف بر من غلبہ کرد شب بغایت استیلا  
 نمود و در غلبات آن ضعف با خود گفتم ایشان فرمودند کہ بودند کہ برو بخیر است و عجب کہ  
 این صورت گرفت بعد ازین خطرہ در عین خطر اب و تب و تاب حضرت ایشان در نظم  
 آمدہ فرمودند کہ خاطر جمع دار کہ ضعف ترا برداشتم و در راہ در آری چون صبح شد پنج  
 اثر از ضعف در خود ندیدم چون بدلی رسیدم آنجا و پستی تناول بہ مجبوری از مجبوری  
 خارہ مرا ولالت نمود و بجز خوردن بازان ضعف بیش از پیش عود نمود و بہ بلبل  
 افتادہ بودم و زبان التماس کردم بدرگاہ حضرت ایشان کشاوہ دور و سحرین  
 نمذشتہ بود کہ یکی از دوستان قدیمی صمیمی من کہ در خدمت حضرت ایشان می بود  
 بناگاہ از دور آمد گفتم خیر است گفت حضرت ایشان مرا فرستادند کہ خود را بفلان  
 پار خود برسان کہ ضعفها او را روی میدہد باید کہ مثل تو مہربانی کار دانی با او ہمراہ  
 باشد و وقت رخصت خراطیہ از نبات طلبیدہ بن سپردند کہ بفلان برسان اینک  
 حاضر است من گفتم این نبات دارومی ہست کہ حضرت ایشان بجای رفع این  
 مرض من فرستادہ اند من آنرا شربت ساختہ می نوشتم اطباء مانع آمدند کہ در غلبات  
 تپ شیرینی و سرکہ خوردن مضر است من گفتم ما معتقول مگوییم آن طبیب  
 الہی براسکے من فرستادہ و ناچار شربت ساختند بجز نوشیدن نصف ضعف  
 را از خود کم یافتم روز دیگر بقیہ نبات را باز شربت کردہ نوشیدم بکلی آن ضعف  
 و تب مرتفع شد حاضران ازین قضیہ و فارق در حیرت رفتند و از معتقدان  
 شدند منہما این حقیر را تم عنی اللہ عنہ روزی در اثنا سے تلاوۃ سورہ

بنی اسرائیل چون بر کریمه و نجد به تافله لک عیسی ان میشتک ربک مقام محمدا  
 رسید بجا طرش خطور کرد که مراد اوست نماز تہجد را اور نصیب از برکات مقام محمود  
 کہ مقام شفاعت است دخل نیست از حضرت ایشان باید رسید باین نسبت بمقام است  
 آدم کہ ایشان در کار وضو بودند چون مراد دیدند بالفور فرمودند کہ تہجد را لازم داری  
 معروض داشتیم کہ اکثر اوستے یا بد فرمودند ہر کہ میخواہد کہ از مقام محمدا مقام شفاعت  
 است بہرہ تمام گیر و گو نماز تہجد را ملزم باشد و آن آیت مذکورہ را ملاوہ نمودند  
 بندہ سرور قدم ہمالیون نہادہ معروض داشت کہ بہ نیت استفسار ہمین  
 سرکار است رسیدہ بود و محمدا شد کہ بکرامت ایشان سبے آنکہ عرض نمایم  
 بظہور آمدنہما ہم این حقیر غفر اللہ ذنوبہ سیگوید کہ در ان ایام کہ حضرت ایشان  
 این کہترین را بطریق رابطہ مشغول ساختہ بودند و بندہ را راہ عشق با رہما  
 حضرت ایشان کشودہ بود و روزی رباعی بمثل آورده بسبع شریف رسانیدم  
 و آن رباعی این بود **سہ اسی آنکہ ملائک کس قند تو اندہ دل سوختگان**  
**عشق سپند تو اندہ کمان نمک از لعل تو آوارہ بگوہ پہ عالم ہمہ در شور کنند**  
**تواندہ ایشان بجزو استماع مصرع اول فرمودند کہ بدج کسے چنان نباید**  
**کرد کہ قبح بزرگ دیگر سے لازم آید ملائکہ بس بزرگ اند و جمہور اہل سنت**  
**برائند کہ عوام ایشان از عوام بشر کہ اولیاء و من دونہم باشند فضل اندس**  
**قند گفتن نا ملایم است بندہ را بر لے است شہادان این بیت مولوی کہ از زبان**  
**شریف ایشان مذکور خواہد شد در خاطر گذشت اما معروض داشتیم آنرا نحو سے**  
**معارضہ دانستہ خموش بودم درین اثنا فرمودند کہ مبادا بان بیت مولوی رسوا**  
**قدس سترہ کہ سہ بی عنایات حق و خاصان حق چکر ملک باشد سیاہش شد**  
**ورق چکنیہ کردہ باشی کہ مراد مولوی از خاصان انبیاء صلوات اللہ علیہم خواہند بود**

یا از بس مبالغه بغرض مجال فرموده باشد یا در سکر حال از مولانا سرزوده بود  
 منہما القلبات اصحاب ایشان نقل کردند کہ در سفرے حضرت ایشان بر باطی  
 فرود آمدہ بود و در بنا گاہ بیاران فرمودند کہ عربی کردید کہ درین سراسر از بلبیہ رو  
 خوابد و او در عامہ اہل سراسرایت خوابد نمود و بیاران مایکدیگر را خبر کنند کہ ہر

یک دعائے ماثورہ بسم الذی لا یضر مع اسمہ شیء فی الارض ولا فی السماء  
 گویند اعوذ بکلمات اللہ التامات من شر ما خلق را نکرار نمایند کہ ہر کہ این دعا را  
 بخواند بغنایت اللہ سبحانہ فی واسبابش محفوظ ماند ازین فرمودہ ایشان دو  
 ساعت زرفتہ بود کہ در بعضی خانہاے آن رباط آتش در افتاد و بشدتی ہر صہ  
 تا متر مشتعل شد چنانکہ مردم از اطفای آن عاجز گشتند بسا خانہا سوخت  
 و بسا متعہ ہم بجزقت و چہ بمرقہ رفت مولانا عبدالموسی رلابوری کہ فاضلے  
 بود از مخلصان ایشان اسباب او نیز محروق گشت و او خود را بصد محنت  
 بخدمت ایشان رسانید حضرت ایشان ببولانا فرمودند کہ مگر شمارا بخواندن  
 و دعائے ماثورہ مذکورہ خیر نکر گفت نہ حضرت ایشان بیاران را از عدم اخبار  
 مولانا عتاب نمودند و ہر پایے کہ آن دعا خواندہ بود و فی و اشیاء فی بسا  
 ربانی یافت منہما فقیرے کہ در حد و دو کن سکونت داشت و بشرف قدسوں  
 حضرت ایشان نرسیدہ بود و اما غائبانہ از آنہ و متدان و مشتاقان آن  
 در گاہ بود از غایت اشتیاق عرفیہ مشتمل است از ایام محرومی فراق بجا و ہا  
 آن آستان فرستاد حضرت ایشان بعد از خواندن عریضہ او با و نوشتند کہ  
 در وقت مطالعہ کتابت شما انبساط نورانیت شما دران نوسلے بسیار بنظر درآمد و ہا  
 ساخت اللہ سبحانہ الحمد والمنة علی ذلک انتمہ آن فقیرین را رسیدن این کتاب  
 متضمن بشارت بسالی بخدمت ایشان مشرف گشت و چند گاہ در آستان

گذرانندہ تو از شہا دید و باز بدکن مخلص شد بعد از رفتن او بدکن بانگ کرد  
 ماصدق فرموده و بشارت حضرت ایشان بظہور موسیٰ جمع کثیر کہ زیادہ  
 از ہزار باشد توسط او داخل طریق نقشبندیہ شدند و جم غفیر صاحب ذوق  
 و حالت گشتند و بسیاران از فسق بصلاح آمدند و این معنی را حضرت ایشان در  
 حق آن درویش پیش از پنج شش سال دیدہ فرمودند و او را اسیران نظر  
 دورین او پستہا ہم در صوب دکن خانی عظیم الشانی کہ قدوۃ خوانین بود و  
 محبان صالحا و علما و عارفین و بحضرت ایشان نیز اعتقادے تمام داشت بناگاہ از  
 ایالت و سرداری معزول گشت و سلطان وقت در حق او و فرزندانش بغایت  
 بدگمان شد تا ہم آن بود کہ بقتلش رساند حضرت سیدی مرشد میر محمد  
 نعمان سلمہ الشکر کہ آشناے آن خان محبت الفقر بودند قضیہ او را بحضرت ایشان  
 عرض داشت نمودہ التماس کردند کہ بتوجہ خاص ایشان باز بشوکت خود رسد و از  
 آفات سلطان محفوظ ماند حضرت ایشان بعد از مطالعہ عریضہ سیدی بسیدی  
 نوشتند کہ در وقت مطالعہ کتابت شما آن خان در نظر بس عالی شان نمود خاطر  
 شریف از معاملہ او جمع دارند چون این رقمہ شیمہ بحضرت سیدی رسیدہاں  
 را بخصوصہا بان خان فرستادند و شکر آنها بجا آورد و گفت کہ بسیار بسیار  
 صعب بیناید کشایش معاملہ من کہ سلطان در حق من بغایت بدگمان شدہ  
 و حاسدان از در و دیوار فتوہا جرمیہ من نوشتہ اند کہ بتوجہ بزرگان  
 علو شان من عجب نباشد ازین نوشتہ شریفہ وہ دوازده روز زرقتمہ بود کہ  
 خاطر سلطان بجال سے بشفقت تمام متصرف شد و باز آن ایالت و صوبہ دار  
 را باہر مسلمہ داشت و پیش از بیش بے الطاف و اعطاف بظہور آورد و منہا شیخ  
 سجادہ نشین از روضہ طلب دنیا از راہ دور بچیت تمام آستان ان قیوہ

انام رسید چون لازمست نمود با آنکه شیوہ تائین ایشان آیندگان خصوصاً  
 بمشائخ و صلحا کمال بشاشت و تواضع و مهربانی بود و در حق آن عزیز آثار عنایت  
 و زہدت چندانی بظہور نیامد بعضی مخلصان بعرض رسانیدند کہ این مرد  
 مشاہیر مشائخ نست و بافلاص تمام از راه دور باین عقبہ علیہ رسیدہ حضرت  
 ایشان در حق او پیش ازین کرم نمایند فرمودند کہ آئے چنین گمان می بردیم اقا در  
 پیشانی او لفظ انکار بخط جلی نوشتہ می بینیم چہ باید کرد و باران در تعجب رفت مدتی  
 بسر برد تا آنکہ بعد از چند گاہ آثار فراست ایشان بظہور پیوست القوفراستہ  
 المؤمن فانہ یظہر بنور اللہ منہما فقیرے گفت کہ ہنوز بخدمت حضرت ایشان  
 رسیدہ بودم عرضہ داشت با حضرت فرستادم کہ صحابہ پیغمبر صلی اللہ علیہ  
 وسلم کہ بیک صحبت از کمال اولیا کہ غیر اصحاب باشند فضل شدہ سرش  
 چہ باشد مگر در ہمان صحبت ایشان را حالتی روی مے داد کہ بر جمیع احوال اولیا  
 شرف و عزت داشت حضرت ایشان در جواب رقم فرمودند کہ صل این  
 سوال منوط بصحبت ست و موقوف بخدمت آن فقیر گوید بعد از آن بخدمت  
 و صحبت ایشان مشرف شستم در صحبت اول حالتی بر من روی داد کہ بہ بیان  
 او شرح نگنجد آخر ہمان روز حضرت ایشان مرا طلبیدہ فرمودند کہ امروز  
 ورق ترا گردانیدم و احوال تو صورت دیگر گرفتہ نہیں رہ باشی باز سر ورقم  
 ایشان نہادم برخاک پایے آن سرو بوستان اقتباس انوار و راشت از جوئیبا  
 دیدہ دل روان بر کشاوم منہما عدول اصحاب ایشان حکایت کردند کہ سید  
 صاحب دلی روزی بخدمت حضرت ایشان قدس اللہ سرہ الاقدس رسید کہ  
 آن سید را ذکر دل بر بھی غلبہ کردہ بود کہ ہر کہ در پہلوی او شستی آواز ذکر دل  
 از ہمتاغ نمودی لایسما چون آن سید بجناب رفتی و چون ان آواز آن ذکر رفت

گرفتی از بعضی مشایخ وقت خصمت و اجازه و کلاه و خرقه یافته بود از حضرت نیز  
 مشرقب این معنی می بود چون قضیه ذکر باطن او با مطلبش معلوم حضرت ایشان  
 شد فرمودند مردی مستعد ظاهر میشود اما ازین استیلائی ذکر دل که بجز کشیده  
 و از ان اجازه های بی حاصل که دیده وی برانپاری برسر دیده و سدر راه ترقی او  
 گردیده معاینه او سلب این حالت است از اول او دور و دور گرفته بود که آن که چنان  
 چنان از او سلب گردید که هر چند به تخت خود بران میداشت فائده نمیدید  
 حیران شده می نالید و اشک حسرت می بارید و مضمون این مصرع بزبان حال  
 میسر امید عیبه اندر خانه بود آن طره طرار برود چون روزی چند حضرت ایشان  
 در تاب انتظارش گذاختند و بنامی پندارش را از بیخ برانداختند و بفقیر تمام او را  
 طلبید باحوالات مخفیة نوافقتند و فرمودند که معامله باطن مسیطن باید و نقشبندی  
 عجب قافلہ سالار اند که برند از روپنهان بحرم قافلہ را از مشهرا شیخ محمد سعود  
 که برادر خرد حضرت ایشان بود و از مریدان مقبول صاحب کثون حضرت  
 خواجه عالی شان قدس اللہ سرهما جتہ کفای معیشت بر سبیل تجارت بقتل  
 رفته بود در ان ایام سحری حضرت ایشان بخادمی که حاضر وقت بود فرمودند  
 که عجب معامله ایست خواستم متوجه احوال محمد سعود شدم هر چند بیدار نگاشتم  
 جستجو نمودم ویرایش جا در روی زمین نیافتم بعد از ان چون نیک متوجه شدم  
 صورت قبر او که بنازکی فوت شده در نظر آمد سامعان و حیرت رفتند بعد ازین  
 فرموده ایشان چند روز رفیقانش سید خیر وفات اورسانیدند مشهرا و تا سیکه حضرت  
 ایشان در اجمیر تشریف داشتند شهر مبارک رمضان میان برشکال سید حضرت ایشان  
 بعادت شریفه متوجه ختمات قرآنی شدند در نماز تراویح شب اول بست یاران در سجده که بخانه  
 تنگ بو و نماز او انمودند از تعفن ایشان در وی شان آزار رسید بعد از آن نماز حضرت ایشان

بر زبان مبارک رانند پاتامی خنمات که قرار داده ایم اگر کبریم التی باران شهبان فوسی میدا  
 که بدون مسجد تراویح گذارده میشود به نعت بود این حقیر یکی از یاران گفت شنیدی  
 که چه فرمودند و دیگر تا آخر رمضان در شب باران سخواتیم دید انشا الله سبحانه و تعالی  
 شد که تا شب بست و بفتحم که ختمهای اربعه انجام یافت باران صلا در شب نشد  
 بعد از او این خنمات از شب بست و ششم باران بخین گرفت کان هذین کر مه اشرفیه  
 منهبان سجدی که ذکر یافت یک دیوارش کسست بنیاد شده بود و یک جانب  
 میل تمام نموده بودی که اکثر این گان مسجد و جمعی که در جوامعی اومی بودند یا از آنجا  
 عبور می نمودند متوجه آن بودند که امروز و فردا خواهد افتاد حضرت ایشان بر میل  
 طیبیت روزی فرمودند که مانا تا زمانی که این فقره اینجا هستند رعایت کرده و نخواهد  
 افتاد و بقول اکابر که فرموده اند هر گاه جسد منزل من منزل نیست تعلیم است  
 اینجا شد که فرموده بودند روزی که حضرت ایشان از آنجا کوچ کردند این  
 تقییه تقریبی ساعتی آنجا مانده بود حضرت ایشان قرب میلی نرفته بودند بل همین  
 که از محاذات آن مسجد مخفی شدند آن دیوار یکبار برفتند و منهبان و ریا میکه بلاهور  
 تشریف داشتند از حضرت را او انموده بنزد یکی از دیوارهای آن منزل  
 ایستاده فرمودند که امشب زنها کسی نزد این دالان نباشد و نرسد و حال آنکه  
 بختی از باران و امثال آن در میان نبود و شخصی هم طیبیت و از بقیه گفت که  
 خانهای دیگر ازین فرسوده ترند تقصیر این خانه چیست که او را بافتاد و این امشب  
 نسبت میدهند و در صلا از شب رفته بود که ناگاه آن خانه افتاد و یک کنیزی در آن  
 دالان خوابیده بود و در آن خانه آمد و دیگری که نزدیک آن بود و پایی او کلونی رسید  
 حضرت ایشان بعتاب فرمودند که ما شب نگفته بودیم که نزد یکس این خانه کسی نماند  
 چون آن کنیز را از آنجا بر آورند و در آنجا آسید با و ز سید بود منهبان یکی از حکما

آن حد و خواسته که بر سر کشتان رود و اتصال آنها نماید به یکجا از شاخ  
 آن نوای استخاره مذکور ساخته آن عزیز و سه را بشارت بفتح داد و ترغیب  
 بر قتل نموده آن امیر بحسب اشاره آن فقیر متوجه آن کارزار شده پیش  
 از آنکه می باشد الحق شود این عزیز عریضه بخدمت حضرت ایشان از روی  
 احتیاط نوشت و عرضه نمود که من درین باب بشارت فتح داده ام حضرت  
 ایشان چه میفرمایند آنحضرت در جواب او نوشتند که از شما خطا و کشف رفته  
 معامله نزو با برعکس است لیکن چون آن امیر دورفته بود کسی این فرموده  
 حضرت ایشان را بوی نتوانست رسانید ازین فرموده سه چهار روز نگذشته بود  
 که خبر رسید که آن امیر از آن سر کشتان بهریت یافت و بهر پیشانی تمام مرده  
 نمود و نشان و نقاره بشارت داده آمدستنها فرزند ثالث سلطان وقت را که  
 سائر خوانش در رشد اقلیاز تمام دشت ناگاه بپدر نزاع در میان آمد از کیسو  
 پدر بالشکر عظیم و از کیسو پسر اسپاه شگرف با هم مقابل شدند و کار بمقابل کشید  
 و یکی از خوانین عمده که طلبه لشکر پدر بود در عین کارزار بشکر پسر طبع گشت  
 و دیگران نیز درین اندیشه بودند از آنجا که شاهزاده محب و مشفق فقرا و اهل  
 بود و حامی بود میضای بعضی از اعاظم مشایخ وقت نامه با آنحضرت نوشت که  
 در ایشان و بزرگان دیار دلی مکشوف و واقعات فتح و نصرت شاهزاده معلوم  
 نموده اند حضرت ایشان درین باب چه میفرمایند آن عالیحضرت فرمودند که درین  
 معرکه معامله بر خلاف آن مکشوف میگردد و اما آخر کار معامله شاهزاده عالیقدر بسیار خوب  
 در نظرمی در آید همچنان روسه داد که فرموده بودند قریب چهار پنج سال سرگردانها  
 کشید آنگاه حق سبحانه از سائر خوان ایشانرا ازید و نامشاپ پدر گردانید و چه نائب  
 از سوسه و چه قلف به از سلف و با و شاهای جمیع مملکت هندوستان را بان قدوه



سلاطین زمان سلمه اللہ بالعدل والاحسان عطا فرمود مملکت ازین بادشاه  
 این نظام دیگر یافت و عرفا و علما حرمت و کبر دیدند و شریعت زینت و کبر پذیرفت ازین  
 راه این حقیر رانما پنج سال جلوس این بادشاه بر او رنگ شوکت و جاه بدیده زینت شرح  
 ازول بزبان آمد حضرت پروردگار سالهای بسیار با علو منزلت و رفعت قرابت و  
 فتح و نصرت این ملک اسلام را زینت بخش شریعت سید الانام کرد و اما در حق اهل ایشان  
 فضیلت نهم در میان انتقال حضرت ایشان ازین جهان بفرادیس اجنان در  
 سال هزار و بیست و چهار از هجرت سیدالابزار صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم که آفتاب  
 عمر گرامی ایشان در برج چناه و سه سالگی بود بر طبق شمار احمد روزی تخاصص اصحاب  
 خود فرمودند که چنان دانند و ندانند و ملهم گردانیدند که قصص مبرم در عمر زندگانی ما  
 بشخصیت و سه سالگی است و ازین معنی شادی بودند که از غایت اتباع سید المرسلین  
 صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم در سن عمر مطابقت نیز بنظر می رسد چنانکه  
 موافقتی با عمار صدیق و فاروق و مرتضی رضی اللہ تعالی عنہم میسر میگردد و  
 سال هزار و سی و دوم در بلده اجمیر فرمودند که آثار قرابت انتقال ظاهر میشود و  
 بحضرت مخدوم زاده های گرامی سلمه اللہ که آنوقت در سزهند بودند نوشته  
 فرستادند که ایام انقراض عمر نزدیک و فرزند آن دور بعد از رسیدن این قیم  
 عظیمه آن نوز و دیدار و ولایت متوجه لازم شد بعد از شرف تقبیل عتبه علیہ  
 بروز سه چند در خلوتی آن دو فرزند ارجمند را طلب داشتند فرمودند که  
 مرا اکنون هیچ گونه نظریه و هیچ وجه بستگی باین جهان نمانده می باید بآن  
 جهان شد و آثار رفتن پانیز مشهود میگردد و چون مخدوم زاده سلمه اللہ  
 از آن خلوت بیرون آمدند آثار و لتنگی و حزن تمام از ایشان در نظر این  
 احقر در رویشان آمد و هر یک را گریه در گلو در یافت ناچار

بنده گستاخی نمود و استفسار سرکار نمود و چون بے آرامی و ناشکیبالی  
 این عاشق ششپای را از استماع این خبر میدانستند و بهمین وجه حضرت  
 ایشان نیز در آن خلوت که ازین قضیه اظهاری رفته بود بنده را طلب  
 نمود و اندک اجرم از اظهار آن خود را بر کران داشتند اما چون حضرت ایشان  
 کثرت اندوه و ضیق صدر فرزند آن عالی قدر را از آن واقعه دیده اند و ایضا  
 معلوم شده که ایام وصال بسالی خواهد کشید باز فرزند آن را طلب نموده فرمود  
 اندک چند گاه دیگر برای تمامی کاری دیگری مادر انگاهد اشتند ازین نوید آن دو  
 سعادت مند جاوید مسرور و متبج گردیده این زمان قضیه مذکوره را باین خادم  
 نهادند مع ذلک رخنه جو بهار دیده بنده را کشادند اما ازین هرزه چند گاه که بر  
 زبان مبارک رفته بود حضرت مخدوم زادوهای کبار و هم این عاشق و لفقار  
 امید و ارسالهای بسیار گردید و از اتفاقات غیبیه آنکه در آن ایام بزیارت  
 روضه شریفه خواجہ معین الدین چشتی قدس سره رفته بودند دستهای محاذی صدر  
 آن صدر الاولیا مراقب شستند چون برآمدند فرمودند که حضرت خواجہ اعطاف  
 و اشفاق بسیار نمودند و از تبرکات خاصه خود ضیافات بطور رسانیدند و سخنان و  
 اسرار و رمیان آمدگی از آن مذکورات این بود که ما را فرمودند در خلاصی خود ازین  
 عسکری نکتند و برضای او تعالی و اگر بیدورین میان قادمان آن کار قایض آنکار  
 آمده بستیوس حضرت ایشان مشرف شدند و قبر پوش متبرکه حضرت خواجہ را  
 قدس سره که در هر سال یکبار تازه میگروانتند و آن قدیمه را بهیچ از کبار مشایخ  
 میفرستاده اند یا پادشاه وقت میداده یا تبرکاً چون لالی و جواهر و صندوق  
 می نهاده آن روز آن قبر پوش فرود را آوردند و ایشان آوردند معروض شدند  
 که به از شما سزاوار این که باشد حضرت ایشان بای تمام قبول نمودند و آنرا بخدمت سپردند

آه سروانزل کشیده بر زبان آوردند و فرمودند که لباسی ازین نزدیکتر بجزت  
 نخواه بود و لا جرم آنرا با لطف نمودند برای تکفین ما گناه میداشته باش و هم در آن  
 ایام شبی وقت تنجید این بند زردیک حجره خاص آمده قریب باستان سمر  
 بز انومی فکرت کشیده بود تا گاه از آن حجره آواز حزین گریه آلود و گوش بهوشم رسید  
 گوش بر سوراخ دروازه شریفه نهادم شنیدم که آن قطب الانام بارت تمام بی  
 رای خواند و اشک نیاز از دیده حق بین میراند و آن بیت اینست سه بادوروز  
 زندگی جانی نشد سیر از غمت بنده چه خوش بودی که عمر جاودانی شستی بچون  
 ازین سفر سعادت اثر بسین معاودت نمودند و زبان ساکنان آن دیار را بمقتوله  
 العود و احمد کثودند نزدیک بمنازل شریفه خویش و در تر از فرزندان تراویه اختیار  
 اختیار نموده انزو اگر دیدند چنانکه جز نماز پنجگانه و جمعه مسجد برون نمی آمدند و در آن  
 خلوت ینابج الانوار و الاسرار غیر از مخدوم زاویه کبار و این بمقدار و دوسه  
 تن از و و ایشان خدمتکار دیگر برار رسیدن کمتر میر میشد روزی در بدایت  
 اختیار آن خلوت نفس سروانزل حقیقت برور بر آورد و این کلام شیخ الاسلام  
 را که چون بوعلی وفاق را مشرب عالی شد مجلس او از خلق خالی شد بر زبان اندند  
 بحق در او اخر عمر مشرب حضرت ایشان آنقدر عالیشان شده بود که کمالان اصحا  
 ایشان بطفلان نور آمد این دبیرستان ملحق شده بودند در آن ایام بعضی  
 دوستان که کتابی می نوشتند اکثر از استغفار و بچکله کلمه ورج می نمودند و در بعضی  
 کتابت تصریح میکردند که او اخر عمر نزدیک آمده تا چه پیش آید درین اثنا این پیاره  
 را بسبب مرج و مرج سلاطین که در صوبه دکن بظهور پیوسته بود خاطر بران آمد  
 که اطفال را گرفته بخت اقدام بهایون برسدنا چارخصت فرمودند بصد اندو  
 و حسرت در وقت خصت معروض داشتیم که دعا فرمایند که بزودی باین استان

۱۱

مجاہد حق پرستان مشرف گردم آنحضرت آبی کشیده فرمودند و عاکنم کہ در آخرت  
 باہم یکجا جمع شویم این حرف جانگداز ہوش از سرور پرور مع ذلک چون نصیب  
 این بی طلح محرومی بود با قضا مقاومت نتوانست نمود و ناچار با دیدہ اشک  
 فشان و انشا و اشعار حسرت نشان کہ ازان اشعار است این دور با عیب کہ اشعار  
 باین مدعا مینماید مسکین کسی علقہ ہر در میزد و ہر سو طبل سماع شکر میزد و چون  
 یافت و کان قند بادش بر بوہ میرفت و زیاس دست بر سر میزد و پند حرفی  
 نشنفتہ از دبستان فقیہ پچھے نشنفتہ از گلستان فقیہم پانچ کہ چو آد سرو اصحاب  
 شمارہ ناخوردہ شراب از دل مستان فقیہم پانچ او اخر ماہ رجب سنہ ہزار و سی و سنہ بود  
 کہ بندہ مرخص گشت ازان ایام ما زمان انتقال حضرت ایشان کہ مدت ہفت  
 ماہ باشد شیخ بدرالدین سرمدی از مقبولان حضرت ایشان بتائید و تقریر حضرت  
 مخدوم زاد ہاسے عالی شان سلمہ اللہ سوانح این شہور سببہ را رقم نمودہ از اینجا  
 قضیہ ایام ارتحال و قبل و بعد آن بسبیل التقاط و انتخاب منقول میگردد و با  
 بعضی فوائد دیگر کہ زبان آن قبیہ ازان ساکت است منتصف شعبان سنہ مذکورہ  
 کہ کریمہ اما انزلناہ فی امیۃ مبارکہ انا کنما منذرین صفت آن شب تبرک است  
 حضرت ایشان در خلوت خانہ احیاء لیل می نمودہ اند تا گاہ دران نصف شب  
 بان خانہ کہ اطفال و والد و ماجدہ آنها آنجا بودند شہر این قدوم ازان می فرمودند  
 آنشب بنا گاہ بزبان شریف عصمت پناہ یعنی والدہ مخدوم زاد ہاسے اللہ شہرت کہ  
 اشب کہ شب تقدیر آجال و اہمال است خداوند کہ نام کرا از ورق مستی محو کردہ  
 باشند و نام کرا ہمت داشتند چون حضرت ایشان رضی اللہ عنہم این سخن  
 شنودہ اند فرمودہ اند کہ شبای شک و تردید کویدیدہ باشد حال آنکہ  
 کہ معانہ می بیند کہ نام او را از صحیفہ زندگانی این جهانی محو ساختند این راز

زیوش بر اندازد فرموده آنجی دل اسرار منزل کشیده اند ایضا بعضی محرمان  
خاص و متعلقان ذی اختصاص درین ایام اختیار از و انقطاع جزرات نمود  
پسیدند که وجه این تبطل و غفلت و انقطاع از عیال و خلق اندر درین روزها  
چلیست فرمود و بدسرش آنست که ایام ارتحال خود را ازین جهان قریب می بینم  
چون اینچنین باشد و بگلی خوبه نهالی و از و او بگلی آنسب استغفار و استغفار ضروری  
است و تمامی اوقات و انفس درین وقت مستغرق عبادات ظاهریه و باطنیه  
داشتن لازمی و این معنی بی انقطاع تبطل تمام صورت پذیرند پس شمایان امن است  
پیداید و مرا با و سبحانه و الذارید و ایضا درین ایام روزی که در ولایت حرم سرا انقطاع  
نموده بودند بناگاه فرمودند درین سرما که بعد از دو ماهی آید ما درین خانه نخواهیم نمود  
حاضران معروض داشتند که مکر در خلوت خانه خاص خواهد گذرانند فرمودند  
آنجا هم نه و ازین خانه جای دیگر نیزه عرض کردند پس کجا فرمودند بهیم که چه خواهد  
شد در او اسطو ذی حجه که او اهل میزان بود عارضه ضیق نفس بر ایشان استیلا  
نمود درین ایام روزی فرمودند که حضرت شیخ الانس و ابی بن سید عبد القادر جیلانی  
راضی الله عنه در معاطله دیدم که در حق من عنایات بلانهایات نمودند زبان مبارک  
خود در زبان من کرده فرمودند که مروم در معنی این بیت ماکه افلت شموس  
الاولین و تمسنا چه ابداس علی افق العلی لا تغرب به و آن قول ماکه قدمی ندره علی قبه  
کل ولی اللد حیران شامعل آن بنویسید که ازین ضعف صحت است ولیکن  
حضرت ایشان را از اسجا که درین بیماری شوق لغار او سبحانه استیلا نموده بود و از  
کمال آن شوق گریه بر ایشان غالب میشد و همیشه در آن ضعف بدعای ماثوره  
اللهم بار فیق الال علی رطب اللسان می بودند و میفرمودند اگر طبیب گوید که مرض  
تو علاج پذیر نیست ویرا شکر اللد بفرما بلغها بدیم لاجرم از و فور این شوق اشتیاق

۱۰۰

شرح این بیت و آن کلام قطب الافاق نیاید اما چون نفی صحت و حقیقت آنست  
 از زبان شریفین آن بزرگ رخصی اللہ عنہما رفته بود درین میان چند روزی  
 صحت گویند روی نموده و پیش از خشکان را یکم می شستند و درین چند روز  
 صحت شد ایام الام ضعف و ستقام را بشوق تمام یاد کرده و میفرمودند که در هجوم  
 حرارت ضعف صلاوتی و نعمتی می یافتیم که درین چند روز صحت معلوم نمیکرد و  
 درین میان تصدق و خیرات فراوان نیز بنظر می رسید یکی از ارباب اخلاص  
 آن وفور شوق ایشان را بوصول رفیق اعلی مشاهده کرده بود و باین ایشا ترا  
 از زندگی این جهانی دیده و این تصدقات و خیرات را دفع بیات گمان برده  
 در حیرت بود تا روزی بعضی رسانید که آن چیست و این چه مصراع را از اشعار  
 بمندی بر زبان شریف رسانند و سرشک مسرت از دیده بر افشانند غرض بمندی  
 آج ملاوا کنت سون کھی سجد جگ و میون وار پد یعنی امروز روز وصال دوست  
 ای محرم همه عالم را از شادی این دولت و نعمت نثار میکنیم تا آنکه در روز و هم  
 شهر محرم الحرام فرمودند که بحال مرا نمودند که در میان چهل و پنجاه روز ترا ازین جهان  
 باجانی بد شد و قبر مرا بمن نشان دادند استمعان در اندوه و حسرت رفتند و پیش  
 جگر تازگی و گیر یافت حضرت مخدوم زاوه خواجہ محمد معصوم سلمه قدر حضرت مخدوم  
 زاوه خواجہ محمد سعید سلمه شد در همان ایام روز آنحضرت را در گریه دیده است از آن  
 پرسید فرمودند شوق وصال حضرت ذوالجلال معروض داشتند که حضرت حق  
 سبحانه تعالی خواص بندگان خود را درین دار به اختیار اینها میگذارد و چون  
 از روی خود ایشان بن مشاهده است اللہ ایشا ترا می برد چون ازین حروف و مخدوم  
 زاوه تغیری دیدند فرمودند که محمد سعید از حضرت حق تعالی غیرت میکنی معروض داشتند  
 که حسرت بر احوال خود میکنم از بیمم دل پرورد و کانون اندوه پرورد بعضی سنانید

که قبله گاه این همه بی شگفتی و کم رفتی در حق بایان چیست فرمودند که حضرت حق عز  
 و جل از شما احسب و نیز شگفتی و اعانت ما بشما بعد از ارتحال باز با و زیاده از ایام  
 حیات این جهانی خواهد شد که اینجا علایق بشری و بعضی اوقات ما پار مانع اعانته و توجه  
 است و بعد الموت فراغ و تجرده است و از آن روز که حضرت ایشان آن معاند مذکور در  
 ایام مذکور نموده بودند شمار آن ایام منتظره میفرمودند تا آنکه شب بست و دوم صفر در جمع  
 اصحاب خسته بگر فرمودند امر روز از آن میعاد و پهل روزیش و او درین مهلت هشت روز  
 دیگر چه پیش آید و نیز بحضرات مخدوم زادها فرمودند که درین چند روزه صحت که  
 در میان آمد هر کمالی که حصول آن در حق نوع بشر ممکن و متصور بود حضرت حق سبحان  
 بطفیل حبیب خود سرور انبیا علیه و علی آله و صحابه من الصلوات اکملها و من التسلیمات  
 افضلها مرا عطا فرمود مخدوم زادها را عالیشان ازین کلام حضرت ایشان خاطر پریشان  
 شدند که درین کلام رمزی مضمون بود که حضرت صدیق اکبر رضی الله تعالی عنه بعد  
 از نزول کریمه الیوم اکملت لکم دینکم و انتم علیکم نعمتی و نصیت لکم الاسلام و بنا بر اول  
 الامام منزل آمده بود یعنی ارتحال سرور دین و دنیا صلی الله علیه و سلم غرض شکایت  
 تو بوی شب فراق آمده بود و پنجشنبه بست و سوم صفر بدر و ایشان بدست مبارک  
 جامها قسمت کردند چون بر بدن جامه نپدید و از نبود سردی هوا اثر کرد و تب جهت  
 نمود باز صاحب فرارش شدند چون حضرت رسالت علیه الصلوات و التحیته از  
 بیماری صحت یافته بفاصله قلیله مریض شسته انتقال فرموده اند کما استفاو  
 من الاخبار حضرت ایشان قدس سر و پیش ازین معنی نیز اتباع را از دست  
 ندادند و پیش ازین ضعف بنحی و فرموده بودند که مسلخ گذار از انگشت جهت منقل  
 پیار بعد از ساعتی خام را از نو خویش خواند و بنصف آنچه فرموده بودند ولالت  
 نمودند بر زبان مبارک را اندند که واعظی در اول من گفست که فرست از انگشت

سوختن نیست بار فرمودند که همان مقدار بسیار بکار دیگر خواهد آمد چون بیاورد ایشان  
 ازان انگشت مقدار معین برای خود جدا کردند و باقی را با اطفال فرستادند  
 و آنقدر که برای خود جدا کرده بودند روز انتقال کلی تمام شده بود درین ضعف  
 افاضه علوم عالیہ پیش از پیش بفرزندان عالی مقدار خویش مینمودند و مدتی از آنجا  
 که گرم بیان دقائق حقائق بودند تکلم فراوان بظهور رسید حضرت مخدوم زاده  
 خواجہ محمد سعید سلمہ اللہ و ابفاه محروض داشتند که ضعف حضرت ایشان از نیم  
 حکم را تحمل نمیتواند نمود و بیان معارف را بوقت و فرصت دیگر موقوف دارند  
 فرمودند که فرزند وقت کجاست فرصت کرا بوقت دیگر زبان را دادم که پارک  
 اینقدر بیان هم نخواهد بود و درین ایام غلبات ضعف نماز بغیر جماعه او انفرمودند  
 مگر چهار پنج روز اخیر که تنها گذاروند برای رعایت قوم و ادعیه و او را ماثوره لایق  
 و ذکر اقبه و انکی رابی بیج فتوری بجا آوردند و بیج دقیقه از دقائق شریعت عظمت  
 را فرو نگذاشتند شب که کثرت آخر شب بر خاسته وضو کردند و تہجد را ایستادند  
 گذاروند و فرمودند که این آخرین تہجد است و آنچه مانده شد که بعد ازان تہجد نیستند  
 که معالط باخر رسید تہجد ختم یافت و قبل وقت وصال ایشان را فروردین  
 میداد مخدوم زاده بزرگترین افاقت بعضی رسانیدند که این کثرت فروردینی بود  
 ضعف است یا از استغراق است که بعضی معالط عظیمه در میان است توجه دار  
 تا کما هو المشوف و مشهور و گردند و با تمام و اکمال رسانند و بجلی ازان خواص اسرار  
 بکوش فرزند ان کبار رسانیده اند چون ازین فروردین تکیه بافاقت می آمدند و کما  
 در وانگیز و واع اثر بدو ایشان خسته بگرد میان می نهادند همیشه آن و صابا تحریص  
 بر متابعت التزام سنت و اجتناب از بدعت و و واع ذکر و مراقبه بود و میفرمودند  
 که سنت را بدندان خواہند گرفت گویا ازین وصیت نیز نظر بر متابعت حضرت



فانت دست داشته اند زیرا که آنحضرت صلی الله علیه وسلم نیز بوقت انتقال چنین  
 نصیحت نمود و می آوردند منها ماری الترمذی و ابو داؤد و عن عمر بن ساریه  
 رضی الله عنه انه قال وعظنا رسول الله صلی الله علیه وسلم وعظته وجلس  
 منها القلوب وارقت منها العیون فقلنا یا رسول الله کانتها وعظته موع

فاوعظنا فقال اویکم بتقوی الله واتممع والطاعة وان یا مر علیکم عب وانه

من حیث مکرم فیسیری اختلافا کثیرا فعلیکم بسنتی بسنته خلفا می الراشدین المستدین

عصو علیها بالنواخذ ایاکم ومحدثات الامور فان کل بدعة ضلالة ودرین صحایبا

فرمودند صاحب شریعت علیه الصلوة والتحیة وقیقه ازوقالک نصح بحکم الدین

بی ای صحیحه فرمودند شسته ازکتب معتبره دینی طریق متابعت کامله بگیرید

و بران کار کنید و نیز فرمودند درجه تیر و کفین من مراعات اتباع سنت نبویه

علی صدرها الصلوة وبتکلام نماید و قبل ازین بوالده ماجده اطفال فرمود

بودند که چون ارتحال من ازین و ازلال پیش از تو معلوم میشود باید که از مبلغ

مهر خود کفن من سازی و نیز کی از وصایای این بوده که فرموده اند قبر مرا در جا

گنایم خواهی مقرر در پشت محترم زادها معروض داشته اند که پیش ازین

شرافت و برکت موضع را که برادر بزرگ ما علیه الرحمه باشا حضرت آنجا

مدفون شده اند بیان فرمودند که مرقدمن دران زمین خواهد شد و تعیین موضع

دفن نیز در آنجا کرده اند و اکنون چنین میفرمایند فرمودند آری چنان بود اما

احکال شوق من چنین است چون از فرزندان در قبول آن توقف دیدند فرمودند

اگر چنین کنی بیرون شهر نزدیک والد بزرگوار دفن کنی یا بیرون شهر در باغ

تربیت من مقرر داری و قیر مرا خام گذارید تا باندک زمانی ازان نشانی نمائند

را تم حروف گوید این فرموده حضرت ایشان قدس سره اشاره مینمایند هم

بجای

بقنای اتم و هم بر آنکه آنحضرت متعلق با خلاق حضرت بی نشان گردیده بودند موید  
 اینست است آنکه این حقیر پیش از انتقال حضرت ایشان در واقعه دیده بود  
 که آنحضرت قدس سره از چنجان انتقال نموده اند و من مالان و گریان هر سوی  
 می پویم و گاه این احمد و گاه این الله میگویم درین میان یکس مرگفت اینک  
 مسیبت است بس بزرگ قبر ایشان درین مسیبت چون بن مسیبت آدم  
 بجز خطی که از صورت قبر می طولی و عرضاً ظاهر شود نبود و سبقت قبر ایشان  
 نیست که جز اینقدر نشانی ندارد و در آنوقت تعبیر نسبت محو که آخرین نسبتی  
 است از نسبتهای فنا شده و بقایه این طایفه علیه بر دل آمده بود چنانکه حضرت  
 ایشان نیز در مکتوبی که کریم بل لعلی علی الانسان صین من الدرهم لکن شیا  
 مذکور است آن مکتوب است از تحقیق باین حال تصریح نموده اند و آن خط را  
 همان شیخ غارن فرموده بعد از اندک ایام از دیدن آن مقام انتقال آن غوث الانام  
 بظهور رسید تو اند بود که تعبیرش هم آن و هم این چون فقیر بر برهان پورفت  
 در اواسط ماه صفر که در آن انتقال حضرت ایشان خواهد بود در ویش از  
 مخلصان آنحضرت آمده بفقیر گفت که در واقعه می پویم که شجره عظیمه در کمال  
 سبزی و ثمر و رفعت چنانکه گویا از یک باسما رسید و از کثرت انحصار  
 چنانکه هزار کس در سایه او آرمیده بیکبار از تنه باسما بر زمین آمد غریب و  
 افسوس گریه از مردم بر فاست سه شور بر فاست مگردان مخمل شکست  
 پگریه ز جوش مگر آبله دل شکست باین فقیر و لریش از واقعه آن در ویش  
 هر اسان بود و بعد از سه داند و زارین واقعه خبر وفات حضرت ایشان  
 به بند رسید چون حساب کردم آن واقعه باین صورت بگم گریه کشته جرقه  
 صلها ثابت و فرعمانی است و الایه اشاره می نماید بانکه آنحضرت تمامی شریعت

غرابو و نذ باز کردیم بحرف و صمایا سے آن غوث البریا اقدس التدریج الاقدس  
چون حضرت ایشان از فرزندان گرامی در اختیار آن دو شده چاکه بر آن  
قبر خود تعیین فرمودند تو وقت و نگران بل حیرانی دیدند به تبسم آمد و فرمودند  
شما مختارید هر حاصل را و امید آنجا گذارید شب سه شنبه است و نیم  
صفر که روزش روز وصال خواهد بود و بخا و مانے که شش بهما بیمار واری میگردند  
فرمودند بسیار محنت کشیدید همین محنت امشب است و پس در آخر شب  
فرمودند صبح لیل بوقت چاشت آن روز فرمودند که بجهت بول طشت یک  
نذار و احتمال جستن قطرات است و رعایت دقیقه در آن وقت نازک نموده ترک  
بول نمود و فرمودند که این طرف را بر وارید یک گفقت قار و راه حکیم باید  
نمود چون این حرف شنودند فرمودند نقص وضوئی نمایم و استنجائی کنیم  
هر بار قریش من بخوابانید چنان کردند که چون معلوم ایشان گردید که بعد از  
ساعت انتقال خواهیم فرمود و فرصت وضو نخواهد شد نقص وضو فرمودند  
و بطهارت ازین جهان انتقال نمودند چون ایشان را بر بستر تکبیه و ادوات ایشان  
بدریقه مستوند دست راست زیر خدر است نهادند و بزرگ پر و اختار مخدوم  
زاده بزرگ سعادت نفس در ایشان دیده و معروض داشت که حال شریف  
چون دست فرمودند فوجیم و نیز فرمودند آن دو رکعت نماز که کردیم کعبه  
و بعد ازین سخن فرمودند جز ذکر ذات پس از لحه جان بجان تسلیم نمودند  
رحمة الله سبحانه و رحمة واسعة ابدیه بیثوت پرست که آخرین کلام اکثر  
انبیای عظام حرف از نماز بوده درین باب نیز بتعییت انبیا و سرور ایشان  
علیهم الصلوات و التسلیمات نمودند و این واقعه عظمی و رحمت روز شنبه  
قرب یکپاس روز است و ششم شهر صفر و بحساب شمس نصف جدی گویند

بست و نهم صفر سنه هزار و سی و چهار از هجرت سیدالابرار صلی الله علیه و آله و سلم  
 بوقوع پیوسته و آن ماه بست و نه روز آمده بود و شب اول شهر ربیع الاول که  
 ماه نبوی است بخدومت آنحضرت صلی الله علیه و سلم شتافتند ایام ضعیف است  
 ایشان موافق سال عمر ایشان بوده و شصت و سه روز از این معنی موافق مضمون  
 حدیث صحیح حمی یوم کفاره است بطور آمده چون غسل آن بدن انور را بخت  
 غسل آورد و جامه را از تن مبارک بر کشید همه حاضران معانیه دیدند که آنحضرت  
 بر شیوه نماز دست بسته بودند و ابهام و خضر است برگردن دست چپ حلقه  
 داده و حال آنکه حضرات مخدوم زانو پا بعد از تحال دستهای ایشان را دراز کرده بودند  
 در زمان خوابانیدن بر تخت بسم نمودند و مدتی همچنان تبسم بودند چنانکه فریاد از حاضران  
 برآمد و این قصه مصداق این قطعه گردید یا داری که وقت آمدت پدیده  
 خندان بدند و تو گریان پدیمان ز می که وقت رفتن تو پدیده گریان شوند و تو  
 خندان پدیده استهای شریف را غسل کشاده راست کرده بسیار مضطرب  
 گردانید و غسل جانب باین داد چون بر جانب باین خوابانید تا یسار را نیز  
 غسل داد و بار مری حاضران گردید که دستهای شریف بجزکت ضعیف که آن  
 از قوت ولایت کامله نشان قوی بود و متحرک شد تا بهم آمد و بطریق سابق ابهام و خضر  
 باین بر سر بسیار حلقه گشت و حال آنکه چون مضطرب بر باین بود بایستی که دست  
 راست بر چپ باین ایستاد و با وجود آنکه دستهای لطیف از غایت نرمی از موم و  
 برگ گل طایم تر بود لیکن بقوتی مقبوض شده بود که افتادند و جدا شدن از  
 گذشته وقتیکه کفن پوشانیده اند آن وقت نیز آن قبض بطور سیده بود و همچنین  
 پیش از آنکه آنحضرت را بر تخت غسل فرود آوردند قبض بدین برنج سست و واقع  
 گردید و چون حاضران کشادند شاید میگردند که دستها مبارک آنحضرت بر سبیل مذکور

با هم جمع شدند و هم برین منوال دوسه کرت واقع شد آخر چون معلوم گردید که اینها  
 سریست مبطن و رازیست مخفی باز بکشادون آن متعرض نشدند و گفتند که  
 حضرت خواجه محمد سعید سلمه الشافعی فرموده اند که چون مرضی حضرت ایشان بکنند  
 بجهت آن بجنان چنین است چنین گذارید صدق رسول الشافعی علیه السلام که  
 تعیشون موتون ذلک فضل الشریطیه من یشاروا الشرف و الشرف العظیم مشاهد این  
 خوارق عظیم مخلصان را موجب فرید عقیدت و دیگران را باعث حیرت و  
 حصول اعتقاد و ارادت گشته و آنحضرت را بموجب وصیت آنحضرت و بصورت  
 دید حضرت خواجه محمد سعید که افقه فقهتای وقت اند و دیگر فضلای حاضرته جا به جا  
 کفن کردند لافافه و تمیص فر از رو چاک تمیص بار و ایتیه مفتی به از دو جانب کعبین نمودند  
 و عمامه ندادند که اتفاق فقها و محدثین است که آنحضرت را صلوات الله علیه و ابوبکر  
 رضی الله تعالی عنهما ندادند بودند در قستانی مرقوم است که صحیح است که عمامه  
 در کفن نکرده است علامه ربانی حضرت سید شریف جرجانی در شرح سراجی نیز در عمامه  
 و کفنین تا کی فرموده و حدیث آن الله و ربیب الودیز بنیقتضی نیست حضرت مخدوم زاده  
 بزرگ خواجه محمد سعید و امت بر کانه امامت نماز جنازه پیروید بزرگوار خود رضی الله عنه  
 نمودند و بعد از نماز برای دعای توقف نفرمودند که مقتضی سنت چنین نیست و کتب  
 فقهیه معتبره مرقوم است که بعد از نماز جنازه ایستاده دعا کردن مکره است هر چند که عمل  
 بعضی امام دین ایام چنین است و روضه منوره ایشان بهلوی مسجد متبرک آنحضرت  
 جانب شمال در جواز ساکن شرف موطن ایشان واقع است و در همان قبّه علیه قبل  
 ازین حضرت مخدوم زاده بندگی خواجه محمد صادق راقدس ستره گناشته بودند نورانیت  
 و شرافت آن موضع را بارها حضرت ایشان میفرموده اند و نیز در یکی از مکاتیب عالی مرتبت  
 را چنین تحریر نموده اند بعنایت الشریحانه و تصدق حبیبه علیه و علی الصلوات و السلام

والتحمیه والبرکتہ بلکہ سرسبز گویا زمین اجسای منست کہ براسن چاہ عمیق تاریکت پر کرده  
 صفحہ بلند ساخته اند و بر اکثر بلاد و بقاع آنرا ارتفاع داده و نوری در آن زمین و در  
 گشته است کہ مقتبس از نوری صفتی و بی کیفیست در رنگ نوری کہ از زمین  
 مقدس بیت اللہ ساطع و لامع است پیش از ارتحال فرزندی عظمی مرحومی بچند ما  
 این نور را بر این درویش ظاہر ساخته بودند و در زاویہ زمین سکنای فقیران را  
 نشان داده نوری نمودند ساطع کہ روی از صفت و شان بوی راہ نیافتہ بود  
 و از کیفیات منزہ و مسبر بود و از روی آن شد کہ آن زمین من شود و آن نور بر سر  
 قبر من لامع بود یعنی را بفرزندی عظمی کہ صاحب سر بود ظاہر ساختم و از آن نور و  
 از آن آرزو مطلع گردانیدم اتفاقاً فرزندی مرحومی باین دولت سبقت کرد و در  
 پروہ خاک در ریای آن نور مستغرق گشت ع بنیالارباب النعم بفتحها و از طرف  
 این بلکہ معظم است کہ مثل فرزندی عظمی کہ از اکابر اولیای اللہ است و آنجا است  
 است و بعد از رفتی ظاہر گشت کہ آن نور موع لعلیست از انوار قلبیہ این فقیر  
 کہ از بنی اقتباس نموده در آن زمین فروخته اند در رنگ آنکہ چراغی از مشعل انوار  
 قل من عند اللہ نور السموات والارض انہی مر قومه الشریف و راقم این  
 حروف پیش از انتقال حضرت ایشان بدو سال از زبان شریف مخدوم زاوہ  
 جامع الاسرار و العلوم خواجہ محمد معصوم سلم اللہ شتو و کہ ایشان از زبان مبارک حضرت  
 ایشان قدس القدر سترہ الاقدس نقل کردند کہ فرمودند ارادہ عزلت و انزوا نمودم  
 کہ بگوشہ از گوشہ رفتہ منسوی شوم و بین میان الہام نمودند و معلوم فرمودند کہ  
 طریق محبوب و مرضی ماہمین است کہ احوال بر آن ہستی نہ آن طریق کہ خواہش  
 کردہ در آن وقت در نظرم بلکہ سرسبز چاہ تاریکت نمود کہ بیچ از غایت عمیق  
 را در آمدند و فریضہ پیش از انتقال بچند سال روزی بر زبان مبارک آورده

بودند که مرا محاذی قبر فرزندی عظمی مدفون خواهند ساخت که آن زمین را  
 با حوالی آن که در آن وقت داخل محاطه بودند و ضمه از ریاض جنت دیدم  
 سر آنکه مخدوم زاده را آن ضرور دفن مختار گردانیدند همین خواهد بود که ایشان بهمان  
 نوشته و گفته سابق عامل خواهند شد و آنکه پیش از مختار ساختن آن بدرجی دو جا  
 دیگر را که فرمودند از غلبه دیدنا و حصول ولی نشانیها سرزده بود که کمال تکلف مخفی  
 نمازند که بعد از انتقال آنحضرت نیز خوارق از ایشان بعضی در ایشان داخل  
 کیشان دیده اند منخه ازان مرقوم میگردد و یکی ازان خوارق که بسیار مردان  
 آنحضرت و غیر مردان باین فقیر رسانیدند آنست که قبر شریف مخدوم زاده  
 بزرگ قدس سره در مرکز خطیره واقع شده بود که فقیر و همه مخلصان ایشان دیده  
 اند بلکه گمان این حقیر آنست که از مرکز بجانب قبله مائل تر بود و کج وجود حضرت  
 ایشان را پیش روی آن مخدوم زاده معضرت نشان که سمت قبله باشد  
 بجاک سپرده بود وید احوال زایران متفق اللفظ و المعنی میگویند حضرت ایشان  
 که قبر مخدوم زاده گنبدی یک ذراع و چیزی بجانب دیوار شرقی رفته و دیگر  
 ازان خوارق آنست که جامع رساله احوال و وفات ایشان مولانا پیرالدین  
 سرسندی نوشته که روز انتقال حضرت اطراف آسمان بغایت انعامت شرح شده  
 بود و آن شرحی آسمان را اکابر کریم بر موت کمال دوستان او سجا نه گفته اند گمانی

شرح الصدور یعنی ان السموات والارض یکبای علی المومن و بجا آسمان و حمره اطراف  
 و آنچه بعد از انتقال حضرت ایشان مخدوم زاده های عالیشان و بعضی در وی  
 در واقعات و مکشوفات دیده اند پیش از آنست که به تحریر در آید از آنجمله است آنکه  
 حضرت مخدوم زاده کلان شیخ محمد سعید سلمه الله فرمودند که ایشان را بعد از وفات  
 خواب دیدم که از انعامات عظیمه اولیای که بعد از ارتحال در باب ایشان بنه  
 ۱۲۰

آمده بر پشاست و فرحت تمام بیان میفرمایند و سبابت میکنند عرض کردم که قبله  
 گاه از مقام شکر هیچ کس را نصیب عطا کرده اند فرمودند بے مرانیز از جمله شاکران  
 گردانیدند معروض داشتیم که در قرآن مجید و قلیل من عبادی الشکور آمده و ازین  
 کریمه چنان مستفاد میگردد که آن جماعه پیغمبران باشند یا کمل صحابه  
 پیغمبران چون ابوبکر صدیق رضی الله عنه فرمودند که چنین است امام را  
 بفضیل خاص و عنایت مخصوص نیز داخل آن جماعت ساختند حضرت  
 مخدوم زاده خواجہ محمد معصوم سلمہ الله تعالی فرمودند که ایشان را در واقعہ  
 رسیدیم که سوال سنکر و نکیر چون گذشت فرمودند حق سبحانه کمال رحمت نخست  
 بمن الهام فرمود که اگر تو اذن دہی این دو فرشته در قبر تو بیایند عرض کردم  
 کہ آئی و مولائی این دو فرشته ہم در حضرت تو باشند و پیش این بندگی  
 نمایند از و متعال نهایت رحمت و رافت خود را شامل من داشته ایشان را  
 پیش من نفرستاد رسیدیم کہ ضعیفہ قبر چون گذشت فرمودند کہ شد انا اقل  
 قلیل و گویا مولانا محمد ہاشم و خادم کہ از مخلصان قدیم است حاضرست و بخدمت  
 سرا ایستاده میگویی ایشان اقل قلیل را ہم برسبیل تو منع میگویند والا اینم نشود  
 مخدوم زاده کلان فرمودند کہ در حجرہ جماعت خانه بودم و آن وقت سحر بود و  
 دیدم کہ حضرت ایشان از در درآمدند و بر سر عرش من نشستند و مرا در برگرفتند  
 بیدتی بر من استولی شد و لرزه در اعضای من افتاد و منی الحال از نظر من رمان  
 شدند و فاضل و بکر از مریدان مقبول ایشان شیخ پیر محمد نام لفت در نماز فرض  
 ظهر کہ مخدوم زاده کلان امام بودند چشم سرمشق سلین دیدم کہ حضرت ایشان برابر من  
 ایستاده اند چون میان من و ایشان در صف جماعه فرج بود دست مرا گرفته  
 بجزو متصل ساختند کہ فاصله مانند آخر نماز ایشان را رسیدیم و فرخی شال



فستاقی پوشیده بودند و گوش بیخ بر سر دستا پر چیده و مسحی و پایی ایشان  
 بود و من زمان زمان متخیر میشدم و تنهق میکردم که مبادا از و هم باشد را باقی  
 و شک چنانکه در ایام حیات میدیدم شهومی شدند چون نماز را سلام دادند ایشان  
 ندیدم مضمون سه آمدی و آتش بر جان ز روی بد رفتی و بر آتشم دامان ز روی  
 بانو و بخواندم و اشک اندوه مهاجرت می راندم کجی از مخلصان ایشان که در  
 قریه برک بوده و هنوز خبر وفات ایشان را نشنوده بود و فرزند آن کوش  
 مخلص بیماری داشته بفرزندش گفت احضار حضرت ایشان میکردم با  
 و ران احضار آن طفل بیمار دیدم هست که حضرت ایشان آمده فرموده اند که  
 یا بابا بخدا رسیدیم و بهشت اعلی و آمدیم اول پایه رست در بهشت نهادیم  
 بعد از آن سر در آوریم بعد از آن پایه چپ را و بقای او تعالی مشرف گشتیم  
 را می عرض داشته که مرا نیز به بهشت و بقای حق تعالی برسانید فرمودند  
 که بنور وقت تو و فرزندان من رسیده چون آن مریض از آن واقعه برآمده  
 صحتش روی داده و بعد از ده روز خبر انتقال ایشان بدیدار آوریده مو  
 بدرالدین مذکور در آن ساله مذبوره نوشته که بعد از انتقال آنحضرت من هم در واقعه  
 ایشان را دیدم که بخواه حسام الدین احمد کتابی نوشته اند و عنوان آن مکتوب این  
 عبارتست که ما خود بخود نگاهبان این جهانیم ما از جهان گذشتیم و در آنجهان نشینیم  
 انالله وانا الیه راجعون این حقیر جامع این کتابت غرضی اینست که چون خبر انتقال آنحضرت  
 باین خبر روی زاویه غربت و سکنت رسید از غایت لبستگی و اضطراب با جگر کباب چشم بر آن  
 دول آواره و گریه بان پاره از شهر روی میابان نهاد و زبان حال را با نشا و این باغچه  
 خود کشتا و سه بی روی دل بصر کهنی به چون کوه ز بار غم در و جانمی با از خبر  
 غاری نشان آن گل پرسم به وزیر منی سراع عنقا کنی به اتفاقا چون شب سپید کنای